

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی
سال نهم، شماره هفدهم (بهار و تابستان ۱۴۰۱)



هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا

- جعفر بستان (نجفی) (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- سید جواد حسینی خواه (استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و مدرس دانشگاه)
- محمدجعفر طبسی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم)
- سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی)
- محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- محمدرضا فاضل کاشانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- محمد قائینی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- سید محمد نجفی یزدی (استادیار جامعه المصطفی العالمیه)
- سعید واعظی (استاد خارج حوزه علمیه قم)

دوفصلنامه فقه و اجتهاد بر اساس نامه شماره ۱۲۱۲۳
شورای اعطای مجوزها و امتیازهای شورای عالی حوزه‌های
علمیه در جلسه مورخ ۱۴۰۱/۶/۱ از شماره دهم به رتبه
علمی - پژوهشی ارتقا یافته است.

نمایه شده در پایگاه‌های:

Magiran (بانک اطلاعات نشریات کشور)

Noormags (پایگاه مجلات تخصصی نور)

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار

معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد

تلفن: ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵

دورنگار: ۳۷۷۳۰۵۸۸ - ۰۲۵

سامانه فصلنامه: www.mags.markafeqhi.com

پست الکترونیکی: mags@markazfeqhi.com

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال



صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار

مدیر مسئول:

آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر:

علی نهاوندی

دبیر تحریریه:

مهدی مقدادی داودی

دبیر اجرایی:

مهدی مقدادی داودی

ویراستار:

علی اصغر کاویانی

مترجم انگلیسی:

علی رشیدآبادی

مترجم عربی:

حبیب ساعدی

طراح:

حمیدرضا پورحسین

صفحه‌آرا:

محسن شریفی

A New Look at the Definition of the Science of Principles with a Criticism of the Oṣuliyyun's Famous Theory

Moḥammad Javād Fāẓel Lankarāni¹

Abstract

In order to determine which problem should be raised in the science of principles, it is very necessary to know the definition of science of principles. Therefore, in this article, more than ten definitions that the greats of Imamiyyah and Sunnis have put forward for the science of principles, have been examined with the descriptive-analytical method and with the tool of collecting library information, and they have been placed in the criticism circumstance.

The result of these studies has reached the point that: the best definition for the science of principles is the definition that first: does not assign the science of principles to jurisprudential inferences, but can also show its effectiveness in fields other than jurisprudence, such as interpretation and kalam, Secondly: To include the rules related to thematic doubt (Shobahāte Mowzu'i), Thirdly: it should give us a rule so that we can recognize the enclosure of issues in the science of principles. Fourthly: It should be inclusive of instances and preventer of others (Jāme' wa Māne').

Therefore, in the definition of the science of principles, we say: The science of principles is the rules that are established for the understanding of religion or provide evidence for the understanding of religion without any intermediary. This definition excludes from the

1. Professor of Quter Courses at Qom Seminary and Respected Head of the Jurisprudence Center of Aṭhār Imams(a.s).

science of principles non-rule-based issues as well as the rules that are used to understand religious propositions by intermediations or are not used in the way of understanding religion.

Keywords: Definition of the Science of Principles, Principium rules, Jurisprudential Rules, Inference, Adaptation.

فقه واجتهاد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی
سال نهم، شماره هفدهم (بهار و تابستان ۱۴۰۱)
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۲۸

نگاهی نو در تعریف علم اصول با انتقادی بر نظریه مشهور اصولیون

محمدجواد فاضل لنکرانی^۱

چکیده

دانستن تعریف علم اصول برای تشخیص این که کدام مسئله باید در علم اصول مطرح شود، بسیار ضروری است. از این رو در این نوشتار، بیش از ده تعریفی که بزرگان امامیه و اهل سنت برای علم اصول مطرح کرده‌اند، با روش توصیفی - تحلیلی و با ابزار گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای بررسی شده و در بوتۀ نقد قرار گرفته‌اند. حاصل بررسی‌ها این بود که: بهترین تعریف برای علم اصول، آن تعریفی است که اولاً: علم اصول را صرفاً به استنباط‌های فقهی اختصاص ندهد، بلکه بتواند کارایی آن را در غیر از فقه - مانند تفسیر و کلام - سرایت دهد. ثانیاً: شامل قواعد مربوط به شبهه موضوعی نیز بشود. ثالثاً: ضابطه‌ای ایجاد کند تا به وسیله آن، دخول مسائل در علم اصول را بتوان تشخیص داد. رابعاً: جامع افراد و مانع اغیار باشد. بنابراین در تعریف علم اصول می‌گوییم: قواعدی است که بدون هیچ واسطه‌ای برای فهم دین اقامه می‌شوند یا برای فهم دین، برهان و حجت ارائه می‌دهند. چنین تعریفی، مسائل جزئی غیر قاعده‌ای یا قواعدی را که برای فهم گزاره‌های دینی از آنها به واسطه نیاز است و یا در راه فهم دین از آنها استفاده نمی‌شود، از علم اصول خارج می‌کند. واژگان کلیدی: تعریف علم اصول، قواعد اصولی، قواعد فقهی، استنباط، تطبیق.

فقه واجتهاد / نگاهی نو در تعریف علم اصول با انتقادی بر نظریه مشهور...

مقدمه

از آنجا که یکی از مهم‌ترین مقدمات ورود به یک علم، تعریف آن علم است، اصولیان نیز غالباً قبل از ورود به مباحث علم اصول، به تعریف آن می‌پردازند. از این رو، یکی از مقدمات سیزده‌گانه‌ای که محقق خراسانی^۱ در *کفایة الأصول* آورده، درباره تعریف علم اصول است.

ضرورت پرداختن به این موضوع هنگامی آشکار می‌شود که بخواهیم مسئله‌ای را در علم اصول مورد بحث قرار دهیم؛ چراکه برای داخل کردن یک مسئله در علم اصول، نیازمند ضابطه هستیم. بنابراین، تعریف‌های گوناگونی که در کلمات بزرگان برای علم اصول بیان شده، در ادامه می‌آید تا ضمن بررسی آنها، بهترین دیدگاه گزینش شود.

۱. اقوال در تعریف علم اصول

۱-۱. تعریف مشهور

مشهور درباره تعریف علم اصول می‌گویند: «هو العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الاحکام الشرعیة الفرعية عن ادلتها التفصیلیة»؛ یعنی اصول، علم به قواعدی است که برای استنباط احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی آن، آماده شده‌اند. (میرزای قمی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۳۳)

۱-۲. تعریف محقق خراسانی

محقق خراسانی^۲ از تعریف مشهور عدول کرده و در تعریف علم اصول می‌نویسد: «صناعة یعرف بها القواعد التي يمكن أن تقع فی طریق الاستنباط أو التي یتتبی إليها فی مقام العمل».^۱ (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۹)

عدول ایشان از تعریف مشهور، چند دلیل دارد:

دلیل اول: در تعریف مشهور کلمه «علم به قواعد» آمده است، در حالی که اولاً

۱. محقق خراسانی این نکته را نیز تذکر می‌دهد که در این گونه موارد، تعریف حقیقی امکان ندارد و چنین تعریف‌هایی تعاریف شرح الاسمی و لفظی هستند.

علم اصول، نفس این قواعد است، اعم از این که انسان به آنها علم داشته باشد یا خیر. ثانیاً علم به قواعد، جزء مبادی تصدیقی علم است، نه از مسائل آن. از این رو، محقق خراسانی^۱ به جای کلمه «علم» از کلمه «صناعت» استفاده کرده است؛ زیرا صنعت به معنای فن است و ایشان با این کلمه می‌خواهد به این نکته اشاره کند که قواعد علم اصول باید برای انسان ملکه شود.

البته اشکالی که در کلمه «علم» وجود داشت، به کلمه «صناعت» نیز وارد است؛ چون علم اصول، خود قواعد است. پس در تعریف آن، نه واژه «علم به قواعد» لازم است و نه کلمه «صناعت».

دلیل دوم: در تعریف مشهور، واژه «ممّهده» آمده است؛ زیرا علم لغت، علم صرف و علم نحو نیز دخیل در استنباط‌اند، ولی ممّهده برای استنباط نیستند؛ بر خلاف قاعده «ظهور صیغه امر در وجوب» که برای استنباط آماده شده است. اما محقق خراسانی^۲ از این واژه استفاده نکرده و گویا می‌خواهد گستره تعریف را شامل قواعد غیر ممّهده نیز قرار دهد؛ زیرا برخی از مباحث (مانند بحث از مشتق) باید در علم اصول مطرح شوند، گرچه ممّهده برای استنباط نباشند.

دلیل سوم: در ظاهر تعریف مشهور، موضوع علم اصول، قواعدی است که بالفعل در طریق استنباط قرار بگیرند؛ اما محقق خراسانی^۳ در تعریف خود از جمله «یمكن أن تقع» استفاده کرده است تا بفهماند قاعده مورد نظر، لازم نیست بالفعل در طریق استنباط قرار بگیرد، بلکه صرف امکان استفاده از آن در طریق استنباط کافی است.

دلیل چهارم: محقق خراسانی^۴ معتقد است که تعریف مشهور، جامع افراد نیست؛ چون طبق این تعریف لازم است دو مسئله از علم خارج شود: ظن انسدادی بنا بر حکومت و اصول عملیه در شبهات حکمی. (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۹)

الف) ظن انسدادی بنا بر حکومت: در میان کسانی که نتیجه دلیل انسداد را حکومت می‌دانند، دو تفسیر رایج است:

یک. حکم عقل به حجّیت ظن؛ یعنی عقل بر اساس دلیل انسداد، به اعتبار ظن، حکم قطعی می‌کند. طبق این تفسیر، ظن انسدادی با شرع ارتباطی ندارد؛ چون عقل است که به حجّیت ظن حکم می‌کند، نه شرع.

دو. حکم عقل به کفایت امثال ظنی و عدم لزوم امثال یقینی؛ یعنی یکی از مقدمات انسداد، علم اجمالی به احکام شرعی است و این علم اجمالی منجز است. در نتیجه، وقتی امثال یقینی میسور نیست، امثال تکلیف‌های ظنی، مشکوک و موهوم نیز کفایت می‌کند و هرگاه نسبت به تکلیف، شک یا ظن و حتی احتمال ضعیف وجود داشت، امثال واجب می‌شود؛ اما از آنجا که این سخن مستلزم عسر و حرج است، فرض امثال موهوم و مشکوک را کنار می‌زند و فقط امثال ظنی را باقی می‌گذارد. پس، طبق حکم عقل باید به کفایت امثال ظنی قائل شویم. بر اساس این تفسیر نیز ظن انسدادی ربطی به شارع ندارد؛ زیرا امثال، متأخر از حکم شرعی است و نمی‌توانیم بدین وسیله حکم شرعی را استنباط کنیم.

ب) اصول عملیه در شبهات حکمی: در این مورد نیز این اشکال وجود دارد که آنها خودشان حکم شرعی هستند؛ مثلاً «کل شیء لک حلال» و «کل شیء لک طاهر»، بنفسه حکم شرعی‌اند و از این رو، در طریق استنباط قرار نمی‌گیرند. در نتیجه تعریف مشهور شامل این اصول نمی‌شود. (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۹)

۱-۲-۱. اشکالات محقق اصفهانی به محقق خراسانی

محقق اصفهانی^{۱۴۰۱} در مقام نقد محقق خراسانی^{۱۴۰۱} دو اشکال را به ایشان وارد می‌کند: اشکال اوّل: اشکال بر تعریف مشهور، در دو مورد یادشده منحصر نیست؛ بلکه طبق تعریف مشهور، بسیاری از مسائل دیگر، از جمله اماره‌های ظنی السند (مانند خبر واحد) و اماره‌های ظنی الدلالة (مانند ظواهر)، خارج می‌شوند؛ زیرا درباره اماره‌های ظنی السند، دو مبنای مهم وجود دارد:

یک. یکی از مبانی در باب حجّیت امارات این است که شارع، حکمی مماثل با مؤدای اماره انشا می‌کند. بر اساس این مبنای، این اماره در طریق استنباط قرار نمی‌گیرد؛ چون خودش عین حکم شرعی است.

دو. محقق خراسانی^{۱۴۰۱} معتقد است که شارع خبر را منجز و معذّر قرار داده است. طبق این مبنای نیز روشن است که معذّریّت و منجزیّت یا اصلاً حکم نیستند و یا اگر بر فرض هم که حکم باشند، حکم شرعی نیستند؛ بلکه حکم عقلی‌اند. (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۷)

همچنین درباره اماره‌های ظنی الدلالة نیز مجعول فقط معذرت و منجزیت است و اشکال بالا به آنها نیز وارد است؛ چون دلیل حجیت ظواهر، بنای عقلاست و عقلا در چنین مواردی تنها به معذرت و منجزیت حکم می‌کنند.

بنابراین، اشکال شما گسترده‌تر است و تعریف مشهور، مسائل مهمی مانند حجیت خبر واحد، حجیت ظواهر و حتی مباحث الفاظ را نیز شامل نمی‌شود؛ زیرا این مسائل یا اصلاً حکم شرعی نیستند و یا خودشان بنفسه حکم شرعی‌اند و در طریق حکم شرعی قرار نمی‌گیرند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۰ - ۴۱)

اشکال دوم: بر اساس دیدگاه محقق خراسانی^۱ غرض مجتهد این است که به وسیله علم اصول، یا به حکم شرعی برسد و یا وظیفه عملیه او در مقام عمل روشن شود؛ در حالی که این دو غرض، قدر جامع ندارند. پس با توجه به مبنای ایشان که تمایز علوم را به اختلاف اغراض می‌داند، باید هر کدام از این دو غرض، موضوعی برای یک جداگانه قرار بگیرد و علم اصول به دو علم تبدیل شود؛ مگر این که غرضی بالاتر از این دو غرض باشد که ظاهراً نیست. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۰ - ۴۱)

۲-۱. اشکالات امام خمینی بر تعریف محقق خراسانی^۲

امام خمینی^۳ نیز در نقد کلام محقق خراسانی^۴، اشکالاتی را مطرح می‌کند: اشکال اول: واژه «صناعت» جزء مبادی تصدیقی علم اصول است؛ در حالی که اهل منطق می‌گویند «هر علمی، یا نفس مسائل آن علم است یا مجموع مسائل و مبادی آن». البته شاید هم مراد جناب آخوند^۵ از صنعت، همان آلیت محض باشد؛ یعنی می‌خواهد آلی بودن علم اصول را بیان کند. (امام خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۷)

اشکال دوم: این تعریف، شامل برخی از قواعد فقهی، مانند قاعده «ما یضمن» و قاعده «لا حرج» نیز می‌شود؛ چون از این قواعد نیز حکم کلی الهی استنباط می‌گردد. (همان)

اشکال اول در صورتی وارد است که محقق خراسانی^۶ فقط کلمه «صناعت» را بدون خصوصیاتش بیان می‌کرد؛ در حالی که ایشان خصوصیات را نیز ذکر کرده و می‌گوید: اصول، صنعتی است که با آن، قواعد شناخته می‌شود.

پاسخ اشکال دوم نیز از تفاوتی که میان استنباط و تطبیق خواهیم گفت، آشکار خواهد شد.

۱-۳. تعریف محقق عراقی

محقق عراقی رحمته الله در تعریف علم اصول می‌فرماید: «القواعد الخاصة الواقعة في طريق استكشاف الوظائف الكلية العملية، شرعية كانت أم عقلية؛ علم اصول، قواعد خاصي است که در طریق کشف وظایف کلی عملی واقع می‌شوند؛ خواه شرعی باشند یا عقلی.» (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۹)

ایشان کلمه علم، صنعت و استنباط را ذکر نکرده و به جای کلمه استنباط، استکشاف احکام کلی الهی را آورده است؛ اما چون وظایف عملی را در تعریف ذکر کرده، تقریباً روح تعریف ایشان، به تعریف محقق خراسانی رحمته الله باز می‌گردد. در نتیجه، گویا تنها کسی که از جناب آخوند رحمته الله پیروی کرده، محقق عراقی رحمته الله است. (همان)

ایشان در ادامه می‌گوید: برخی از مسائل اصولی به ذات حکم و برخی به کیفیت تعلق حکم به موضوع، ارتباط دارند؛ مثلاً هنگامی که حکم به موضوعی تعلق پیدا می‌کند، علم اصول تعیین می‌کند که تعلق آن به صورت خاص است یا به صورت عام و مطلق. بنابراین، اگر بحثی فقط عهده‌دار تبیین موضوع احکام باشد، از علم اصول خارج است؛ مثلاً درباره مشتق - که در برخی از ادله موضوع حکم قرار گرفته - این بحث مطرح می‌شود که آیا حقیقت در خصوص متلبس است یا حقیقت در اعم از آن و من قضی عنه المبدأ؛ اما از آنجا که یک بحث موضوعی است، داخل در علم اصول شمرده نمی‌شود. از سوی دیگر، مباحث رجالی در علم اصول داخل‌اند؛ چراکه در طریق استخراج احکام کلی الهی قرار می‌گیرند، هرچند به‌خاطر کثرت مسائل، تحت عنوان علمی مستقل از آنها بحث می‌شود. (همان)

به هر روی، به نظر می‌رسد از آنجا که روح کلام محقق عراقی رحمته الله به تعریف جناب آخوند رحمته الله باز می‌گردد، برخی از اشکالاتی که بر تعریف جناب آخوند رحمته الله وارد بود، بر تعریف ایشان نیز وارد است. از جمله این‌که:

اشکال اول: تعدد غرض، مستلزم تعدد علم است.

اشکال دوم: برخی از مباحث علم اصول، عهده‌دار تبیین موضوع است؛ مثلاً در

بحث عام و خاص، پرسش این است که «آیا واژه «کل» یا نکره در سیاق نفی، بر عموم دلالت دارد یا خیر؟»؛ این‌ها بحث‌های موضوعی هستند. پس لازمه سخن محقق عراقی^۱ این است که همه این مسائل از علم اصول خارج باشند.

اشکال سوم: شما علم رجال را از مباحث علم اصول قرار می‌دهید، در حالی که این علم، مجموعه‌ای از قواعد رجالی و بررسی خصوصیات و حالات راویان حدیث است که ارتباط مستقیمی با حکم شرعی ندارد؛ مثلاً بررسی اعتبار اصحاب اجماع یا حجیت توثیق متأخران، ارتباط مستقیمی با حکم شرعی ندارد؛ در حالی که مسائل علم اصول باید با احکام شرعی ارتباط مستقیم داشته باشند.

۴-۱. تعریف محقق نائینی

محقق نائینی^۲ قبل از ورود به تعریف علم اصول می‌گوید: علوم دخیل در استنباط (مانند علم لغت، نحو، رجال و اصول) در عرض واحد نیستند؛ بلکه علم لغت، نحو و رجال، هرچند در استنباط اثر دارند، ولی از قبیل معدّات‌اند و علم اصول، جزء اخیر علّت تامّه استنباط است. از این رو، رتبه علم اصول بر نحو، لغت و رجال، مقدّم است. (نائینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۱۸)

سپس ایشان در مقام تعریف علم اصول می‌فرماید: «إِنَّ عِلْمَ الْأُصُولِ عِبَارَةٌ عَنِ الْعِلْمِ بِالْكِبَرِيَّاتِ الَّتِي لَوْ انْضَمَّتْ إِلَيْهَا صَغِيرَاتُهَا يَسْتَنْتِجُ مِنْهَا حُكْمَ فِرْعَوِي كُلِّيٍّ؛ علم اصول، علم به کبرایایی است که اگر صغیرایشان به آنها ضمیمه گردد، حکم فرعی کلی از آنها نتیجه‌گیری می‌شود.» (همان، ص ۱۹)

به بیان دیگر، علم اصول قواعدی است که در کبرای قیاسی که از آن حکم شرعی کلی استفاده می‌کنیم، قرار می‌گیرد؛ اما سایر علوم همیشه در صغرا هستند و شایستگی قرار گرفتن در کبرای استنباط را ندارند.

درباره این تعریف نیز چند اشکال به نظر می‌رسد:

اشکال اول: در تعریف محقق نائینی^۳ واژه «علم به قواعد» آمده و همان اشکالی که بر تعریف مشهور وارد بود، بر تعریف ایشان نیز وارد است.

اشکال دوم: طبق تعریف ایشان، تمام مباحث الفاظ از علم اصول خارج می‌شوند؛

۱۷ زیرا مثلاً بحث از دلالت صیغه امر یا صیغه نهی بر وجوب یا حرمت، در کبرای

قیاسی که می‌خواهیم حکم کلی الهی را از آن استفاده کنیم، قرار نمی‌گیرد؛ بلکه این بحث مشتمل بر این قیاس است: «هذه صيغة إفعال» (صغرا)، «و صيغة إفعال ظاهرة في الوجوب» (کبرا)، «فهذه الصيغة ظاهرة في الوجوب» (نتیجه). در این جا نمی‌توان با جمله «صيغة إفعال ظاهرة في الوجوب»، حکم الهی را استنباط کرد؛ بلکه باید کبرای دیگری به نام «کل ظاهر حجة» را به آن ضمیمه نمود.

البته محقق نائینی^۱ در جای دیگر، این نتیجه را می‌پذیرد و به آن ملتزم می‌شود. ایشان می‌نویسد: «بحث درباره ظهور امر و نهی در وجوب و حرمت، به علم اصول باز نمی‌گردد؛ بلکه از مبادی است و به صورت استطرادی در علم اصول آورده شده است.» (نائینی، ۱۳۷۶ ش، ج ۴، ص ۳۰۸) اما به نظر می‌رسد که این التزام مشکل است؛ چون بخش مهمی از علم اصول، مربوط به اوامر، نواهی و مفاهیم است؛ در حالی که همه آنها به وسیله این تعریف، از علم اصول خارج می‌شوند.

اشکال سوم: این تعریف شامل برخی از قواعد فقهی می‌شود؛ مثلاً قاعده «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده»، به عنوان کبرا در قیاس استنباط یک حکم کلی الهی قرار می‌گیرد.

اشکال چهارم: این تعریف با مبنای ایشان در باب امارات (طریقیت) سازگاری ندارد؛ بلکه فقط طبق مبنای جعل حکم مماثل، تمام است؛ مثلاً در باب خبر واحد می‌گوییم: خبر واحد بر وجوب فلان عمل دلالت دارد (صغرا) و هر چیزی که خبر بر وجوب آن قائم شود، واجب است (کبرا). پس فلان عمل واجب است (نتیجه)؛ اما این نتیجه‌گیری هنگامی صحیح است که بگوییم شارع در مورد امارات، حکم مماثلی را مطابق مؤدای آنها انشا می‌کند و این حکم مماثل به وسیله این قیاس به دست می‌آید؛ در حالی که محقق نائینی^۲ در باب امارات، قائل به طریقیت است؛ یعنی نفس خبر بر حکمی دلالت نمی‌کند، بلکه فقط طریق به واقع است. (حسینی میلانی، ۱۴۲۸ ق، ج ۱، ص ۴۸)

به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست؛ زیرا هر چند محقق نائینی^۳ بارها از واژه «طریقیت» و گاهی نیز از واژه «علم تعبّدی» استفاده کرده است، ولی ایشان نیز همچون شیخ انصاری^۴ قائل به علم تعبّدی در امارات است، نه طریقیت محض؛ و

علم تعبّدی با طریقت تفاوت دارد.

اشکال پنجم: طبق تعریف ایشان، هر چیزی که در کبرای قیاس قرار بگیرد، مسئله اصولی است؛ در حالی که قبل از آن، باید ببینیم که ضابطه کبرا قرار گرفتن چیست و کدام مسئله می‌تواند کبرای قیاس قرار بگیرد؛ زیرا هدف از تعریف علم اصول، یافتن ضابطه‌ای است که بتوان به وسیله آن، دخول یا خروج مسائل را از علم اصول تشخیص داد.

۱-۵. تعریف شیخ انصاری

شیخ اعظم رحمته الله می‌فرماید: مسئله اصولی، مسئله‌ای است که تطبیق آن به دست مجتهد باشد؛ مثلاً تشخیص محلّ جریان استصحاب به مجتهد اختصاص دارد و عامّی نمی‌تواند چنین قاعده‌ای را اجرا کند. (انصاری، ۱۳۸۳ ش، ج ۴، ص ۱۹ و ۲۰)

دو اشکال روشن در کلام ایشان وجود دارد:

اشکال اوّل: این تعریف، تعریف به لازم است؛ یعنی شیخ رحمته الله حقیقت علم اصول را تعریف نکرده، بلکه لازمه آن را بیان نموده است.

اشکال دوم: هرچند عامّی می‌تواند برخی قواعد مانند «الناس مسلّطون علی اموالهم» را تطبیق کند، ولی در بسیاری از آنها توانایی تطبیق ندارد و فقط فقیه می‌تواند آنها را تطبیق کند؛ مانند قاعده «ما یضمن بصحیح یضمن بفاسده».

۱-۶. تعریف محقق خویی

محقق خویی رحمته الله می‌فرماید: «علم اصول، علم به قواعدی است که در طریق استنباط احکام شرعی کلی الهی قرار می‌گیرند، بدون این که نیازی به کبرا یا صغرای اصولی دیگری باشد. پس تعریف بر همین دو محور استوار است و مسائل اصولی بر گرد همین دو می‌چرخند.»^۱ (خویی، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۴)

سه نکته در این تعریف وجود دارد:

۱. «وهو العلم بالقواعد التي تقع بنفسها في طريق استنباط الأحكام الشرعية الكلية الإلهية من دون حاجة إلى ضمیمة کبری أو صغری اصولیة أخرى إليها، وعلیه فالتعریف یرتکز علی رکیزتین وتدور المسائل الأصولیة مدارهما.»

نکته اول: ایشان با بهره‌گیری از کلام استادشان محقق اصفهانی^۱ معنایی جامع برای استنباط در نظر گرفته و آن را به معنای یافتن حجّت بر حکم شرعی دانسته است؛ نه آن معنایی که مشهور گفته‌اند و استنباط را به معنای دست یافتن به حکم شرعی از طریق علم یا ظنّ معتبر (دلیل علمی) دانسته‌اند. از این رو، اشکال محقق اصفهانی^۲ به تعریف مشهور - که فرمود: علاوه بر مسئله ظنّ انسدادی بنا بر حکومت و اصول عملیه در شبهات حکمی، بسیاری از مسائل اصولی دیگر نیز از تعریف مشهور خارج‌اند، مگر اینکه معنای اعمی برای استنباط بیان کنیم و بگوییم استنباط به معنای اقامه حجّت بر حکم شرعی است که اصول عملیه را نیز شامل می‌شود - به این تعریف وارد نخواهد بود.

نکته دوم: محقق خوئی^۳ در تعریف خود از کلمه «بنفسه‌ها» استفاده کرده و می‌گوید: مسئله اصولی، آن است که خودش در طریق استنباط قرار بگیرد، بدون این که نیازی به کبرا یا صغرای اصولی دیگری باشد. این جمله اخیر، تفسیر کلمه «بنفسه‌ها» است. علم لغت، نحو، رجال و... در طریق استنباط قرار می‌گیرند، اما همگی نیازمند ضمیمه کردن کبرای اصولی دیگر هستند.

نکته سوم: ایشان دو نقض را درباره تعریف خود بیان می‌کند و به آنها پاسخ می‌دهد: یک. اجتماع امر و نهی: اگر قائل به امتناع اجتماع بشویم، باید قواعد باب تعارض را نیز به آن ضمیمه کنیم تا حکم شرعی از آن استنباط شود. دو. اقتضای امر به شیء نسبت به نهی از ضدّش: اگر در مسئله ضد، اقتضای امر به شیء نسبت به نهی از ضدّش را پذیرفتیم، باید کبرای کلی اصولی دیگری را که می‌گوید «نهی در عبادات، ظهور در حرمت و فساد دارد» به آن ضمیمه کنیم تا فساد ضدّ عبادی (نمازی که در مقابل ازاله است) اثبات شود.

محقق خوئی^۴ در پاسخ این دو نقض می‌گوید: اگر یک مسئله اصولی، طبق همه اقوال به ضمیمه کردن کبرای دیگری نیاز داشته باشد، از مسائل علم اصول خارج است؛ اما اگر طبق یکی از اقوال به ضمیمه کردن کبرا نیاز نداشته باشد، همین مقدار برای اصولی بودن آن کافی است؛ مثلاً در مسئله اجتماع امر و نهی، یک قول، امتناع است که به ضمیمه نیاز دارد و قول دیگر جواز است که بدون نیاز به ضمیمه، صحّت عبادت را نتیجه می‌دهد.

در مسئله اقتضای امر نیز بنا بر قول به عدم ملازمه میان امر به شیء و نهی از ضد آن، صحت ضدّ عبادی بدون نیاز به هیچ ضمیمه‌ای ثابت می‌شود. (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۵) با این حال، به نظر می‌رسد که چهار اشکال بر تعریف محقق خویی رحمته الله وارد است: اشکال اوّل: تعریف ایشان مستلزم دور است؛ زیرا مسئله‌ای را اصولی می‌داند که به ضمیمه کردن مسئله اصولی دیگر نیاز نداشته باشد؛ در حالی که ابتدا باید مشخص شود که قاعده ضمیمه شده، اصولی است یا خیر.

اشکال دوم: لازمه تعریف ایشان خروج تمام مباحث الفاظ (مانند بحث اوامر و نواهی) از علم اصول است؛ چون همه آنها به ضمیمه کردن مقدمه دیگری نیاز دارند. البته از برخی عبارت‌های ایشان استفاده می‌شود که هرچند در مباحث الفاظ به انضمام کبرای حجّیت ظهور نیازمندیم، اما این کبرا مقدمه بدیهی است که اصولی بودن مسئله را خراب نمی‌کند. اما در برخی عبارت‌های دیگر می‌فرماید: همه مباحث الفاظ و مباحث لغوی از علم اصول خارج‌اند. (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱ و ۲)

اشکال سوم: ایشان درباره مسئله اجتماع امر و نهی فرمود که حتّی اگر طبق یک قول به مقدمه نیاز نباشد، این مسئله اصولی است. اشکال این است که مسئله اجتماع امر و نهی بنا بر امتناع، به قواعد باب تعارض نیاز دارد و بنا بر جواز، دارای دو فرض است: جایی که مندوحه وجود دارد و جایی که مندوحه وجود ندارد. برخی اصولیان در فرض عدم وجود مندوحه می‌گویند: میان امر و نهی، تراحم رخ می‌دهد. در نتیجه در طرف جواز نیز باید قاعده اصولی دیگری ضمیمه شود تا این مسئله به نتیجه برسد.

اشکال چهارم: ایشان فرمود مسئله اصولی به هیچ مسئله اصولی دیگری نیاز ندارد؛ در حالی که هدف از تعریف، یافتن ضابطه‌ای است که بتوان به وسیله آن، دخول یا خروج مسائل را از علم اصول تشخیص داد. پس چگونه قبل از ورود به علم اصول می‌توان فهمید که کدام مسئله به مسئله اصولی دیگر نیاز دارد و کدام مسئله نیاز ندارد؟! در نتیجه، ابتدا باید ببینیم که آیا مسائلی مانند حجّیت ظهور، حجّیت عرف، مقاصد الشریعه و عنصر زمان و مکان را در علم اصول بحث کنیم یا نه؟ ما قبل از بحث نمی‌دانیم که آیا این مسائل به انضمام مقدمات دیگر نیاز دارند یا خیر؟

۱-۷. تعریف محقق اصفهانی

محقق اصفهانی رحمته الله علیه می‌گوید: «ما يُبحث فيه عن القواعد الممهّدة لتحصيل الحجّة على الحكم الشرعي؛ علم اصول، علمی است که در آن درباره قواعدی بحث می‌شود که برای به دست آوردن حجّت بر حکم شرعی فراهم شده‌اند.» (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۲)

ایشان بر خلاف مشهور، معنای جامعی را در این تعریف برای واژه «استنباط» ذکر کرده است که علاوه بر امارات، شامل اصول عملیه نیز می‌شود؛ در حالی که تعریف مشهور منحصر به امارات بود. همچنین واژه «حجّت» نیز در کلام ایشان اطلاق دارد و هر بحث عقلی و غیر عقلی را که بتواند یک قاعده ممهّده برای تحصیل حجّت بر حکم شرعی باشد، شامل می‌شود.

سپس می‌فرماید: اشکال تعریف ما این است که برائت شرعی را از اصول، خارج و آن را یک بحث استطرادی می‌کند؛ زیرا مدلول این اصل، حکم شرعی است و ما به وسیله آن، حجّت بر حکم شرعی را به دست نمی‌آوریم.

به هر روی، چهار اشکال بر کلام ایشان وارد است:

اشکال اوّل: سخن محقق اصفهانی رحمته الله علیه بدین معناست که برائت عقلی (قبیح عقاب بلا بیان) برای حکم شرعی، افاده حجّت می‌کند و معذّر از حرمت واقعی است. در نتیجه، برائت شرعی از مسائل علم اصول، خارج و برائت عقلی در مسائل علم اصول داخل خواهد بود؛ اما گرچه برهانی بر خلاف این ادّعا وجود ندارد، ولی التزام به آن بسیار دشوار است؛ چراکه از قدیم، اصولیان این دو را تحت مسائل علم اصول آورده‌اند. به علاوه، از لحاظ اهمّیت، برائت عقلی و برائت شرعی یا در یک اندازه هستند و یا نیاز فقیه به برائت شرعی، بیش از برائت عقلی است.

اشکال دوم: برخی از مباحث علم اصول، موجب تحصیل حجّت بر حکم شرعی نیستند، بلکه معین‌کننده حجّت‌اند؛ مثلاً در بحث متعارضین، اجمالاً علم به وجود حجّت داریم، ولی در صدد هستیم که بدانیم کدام یک از آنها حجّت است. همچنین در بحث اصل تخییر، علم به حجّیت یکی از دو دلیل داریم و هنگامی که دوران بین محذورین می‌شود، حکم به تخییر می‌دهیم. در بحث تزاحم و... نیز مسئله همین‌گونه است. آری، اگر تحصیل حجّت، معنایی عام داشته باشد که شامل تعیین

حجّت نیز بشود، این اشکال وارد نیست.

اشکال سوم: محقق عراقی^{۱۱} اشکالی را به عنوان یک اشکال عام بر همه تعریف‌ها مطرح کرده است؛ به این بیان که مراد شما از حجّت، یا حجّت بی واسطه است که طبق این احتمال، تمام مباحث الفاظ باید از علم اصول خارج شوند (چون مباحث الفاظ نیاز به مقدمه و ضمیمه کردن واسطه دارد) و یا حجّت با واسطه است که در این صورت، علم لغت، علم نحو، علم رجال و... داخل در علم اصول می‌شوند؛ زیرا مثلاً با علم نحو نیز حجّت بر حکم شرعی را به دست می‌آوریم؛ مثلاً می‌گوییم: مسح مقداری از سر کافی است، به خاطر باء تبعیض که در آیه شریفه آمده است. (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۱ و ۲۲)

اشکال چهارم: ایشان در تعریف خود کلمه «ممهّده» را آورده است؛ در حالی که پیش‌تر گفته شد در تعریف علم اصول باید موضوعاتی را که برای استنباط آماده نشده‌اند (مانند بحث مشتق) نیز مطرح کنیم.

۱-۸. تعریف امام خمینی

امام خمینی^{۱۲} می‌نویسد: «أنّه هو القواعد الآلية التي يمكن أن تقع في كبرى استنتاج الأحكام الكلية الفرعية الإلهية أو الوظيفة العملية؛ علم اصول، قواعد آئیه‌ای است که ممکن است در کبرای استنتاج احکام کلی فرعی الاهی یا وظیفه عملی واقع شوند.» (امام خمینی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۹)

چند نکته در این تعریف وجود دارد:

یک. کلمه «آلی»: در هیچ یک از تعریف‌های گذشته، به آلی بودن علم اصول اشاره نشد؛ در حالی که یکی از تفاوت‌های علم اصول و قواعد فقهی در همین جهت است.

دو. عبارت «التي يمكن»: به واسطه این قید، برخی از ادله‌ای که طبق دیدگاه بسیاری از اصولیان حجّیت ندارند، در موضوع علم اصول داخل می‌شوند؛ یعنی این تعریف فقط قواعدی را که بالفعل در طریق استنباط قرار می‌گیرند، شامل نمی‌شود؛ بلکه بحث‌هایی مانند حجّیت قیاس، استحسان، شهرت فتوایی، اجماع منقول و... را - که بسیاری از اصولیان حجّیت آنها را قبول ندارند - نیز شامل می‌شود.

سه. واژه «کبری»: این قید در کلام محقق نائینی^{۱۳} نیز ذکر شده بود تا به سبب آن،

علم لغت، علم رجال و مانند آنها خارج شود؛ زیرا این قبیل علوم برای استنباطی که

منتج به حکم شرعی است، کبرا قرار نمی گیرند. چهار. واژه «استنتاج»: استنتاج معنای عامی نسبت به استنباط دارد. پنج. عبارت «أو الوظيفة العملية»: با این تعبیر، بحث اصول عملیه نیز در مباحث علم اصول داخل می شود.

با این حال، به نظر می رسد که دو اشکال بر کلام ایشان وارد است: اشکال اول: ایشان به تبع محقق خراسانی^{۱۶} تعریف را دو بخش کرده و می فرماید: موضوع حجج یا قاعده ای است که به استنباط حکم شرعی منتهی می شود و یا مشتمل بر حکم شرعی نیست؛ بلکه قاعده ای است که وظیفه مکلف را در مقام عمل روشن می کند. پس ایشان نیز نتوانسته میان امارات و اصول عملیه، قدر جامعی را تصور نماید. اشکال دوم: ایشان به تبع محقق بروجردی (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۶) موضوع علم اصول را «الحجّة فی الفقه» قرار داده است. (امام خمینی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۳) از این رو، این اشکال به ایشان وارد است که صناعیت اقتضا می کند که موضوع، داخل در تعریف باشد. پس اگر عنوان حجّت را به عنوان موضوع قرار داده اید، باید آن را در تعریف بیاورید؛ مثلاً بگویید: قواعد آیه ای که به عنوان حجّت در فقه برای فقیه مطرح است و هم شامل امارات و هم شامل اصول عملیه می شود. اشکال سوم: بر اساس این تعریف، قاعده حلیت و قاعده طهارت از علم اصول خارج می شوند؛ زیرا عنوان آلیت برای رسیدن به حکم شرعی را ندارند.

۹-۱. تعریف صاحب منتقی

صاحب منتقی^{۱۷} الأصول می گوید: درباره قواعد اصولی در سه مقام بحث می شود: ناظر به رفع تحیّر باشند؛ ناظر به رفع منشأ تحیّر باشند و هرگز ناظر به واقع نباشند. پس علم اصول، قواعدی است که رافع تحیّر از مکلف یا رافع منشأ تحیّرند و هرگز ناظر به واقع حکم نیستند.

توضیح آنکه: مکلف با سه گزینه روبه روست؛ زیرا از یک سو با توجه به احکام شرعی، احتمال می دهد که شارع متعال در هر مورد حکمی قرار داده باشد. از سوی دیگر، در مورد خود حکم (وجوب یا حرمت) نیز تردید دارد و آن را نمی داند. گزینه سوم نیز واقع حکم محتمل است.

دربارهٔ گزینهٔ سوم، علم اصول عهده‌دار پرداختن به آن نیست؛ یعنی قواعد اصولی واسطه در ثبوت برای حکم واقعی نیستند، بلکه تنها واسطه در اثبات‌اند. پس علت ذکر قید «لا تكون ناظرة إلى الواقع أبداً» برای خروج قواعد فقهی است؛ چون تفاوت حقیقی و ذاتی این دو علم، کشف واقع در قواعد فقهی است؛ بر خلاف علم اصول که در آن نظر به واقع حکم وجود ندارد.

اما دربارهٔ گزینهٔ اول، اگر در امارات و اصول عملیه به منجزیت و معذرت یا جعل حکم مماثل قائل شویم، تردید مجتهد با بهره‌گیری از قواعد اصولی از بین می‌رود.

در مورد گزینهٔ دوم (احتمالی که منشأ تردید شده) نیز قواعد دو دسته‌اند: برخی از قواعد اصولی، تکویناً احتمال را به علم تبدیل می‌کنند؛ مانند قواعدی که در باب ملازمات عقلی وجود دارد که به محض اثبات ملازمه، اصولی علم پیدا می‌کند و احتمال - به صورت تکوینی - نزد او به علم تبدیل می‌شود. برخی دیگر از قواعد اصولی، تعبداً احتمال را به علم تبدیل می‌کنند؛ مانند امارات که طبق مبنای محقق نائینی^۱ احتمال را تعبداً به منزلهٔ علم قرار می‌دهند؛ زیرا ایشان قائل به علم تعبّدی و تتمیم کشف است و اعتقاد دارد که مثلاً ادلهٔ حجّیت خبر واحد، خبر واحد ظنی را که کشف ناقص دارد، به منزلهٔ کشف قطعی و کاشف تام قرار می‌دهد.

در نتیجه، همهٔ مسائل علم اصول، تردید یا منشأ آن را از میان می‌برند، ولی هیچ کدام واقع حکم را اثبات نمی‌کنند.^۱ (روحانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۹)

دو اشکال دربارهٔ این تعریف به نظر می‌رسد:

اشکال اول: لازمهٔ تعریف یک علم، باید روشن شدن مسیر حرکت علمی برای متعلّم باشد؛ یعنی باید معین کند که آن علم دنبال چیست؛ مثلاً فقیه در علم اصول در پی یافتن حجّت بر حکم شرعی است و قرار نیست با این قواعد به واقع برسد؛ بلکه فقط حجّت بر وظایف مکلفان را می‌یابد که در قالب حکم یا اصول عملیه است. پس تعریف باید این حقیقت علم اصول را برای طالب آن روشن کند؛ اما اینکه بگوییم علم اصول، قواعدی است که تحیّر یا منشأ تحیّر را برطرف می‌کند،

۱. «فها هنا مقامات ثلاث: أحدها مقام الحيرة والتردد، والآخر مقام الاحتمال الموجب للتردد، والثالث مقام واقع الحكم المحتمل من ثبوت ونحوه...».

مطلبی را برای مخاطب روشن نخواهد کرد.

آری، اگرچه این تعریف بعد از بررسی مباحث علم اصول، روشن است و در واقع، گزارشی از مسائل علم اصول است که حقیقت قواعد آن را توضیح می‌دهد، اما تعریف علم اصول نیست؛ زیرا معلوم نمی‌کند که علم اصول چه کمکی به مجتهد ارائه می‌دهد. اشکال دوم: ایشان در صدد بیان تفاوت حقیقی میان قاعده اصولی و قاعده فقهی است، در حالی که در قواعد فقهی نیز واقع حکم محتمل، ثبوتاً روشن نمی‌شود؛ زیرا قاعده فقهی نیز فقط واسطه در اثبات است و نظری به واقع ندارد؛ مثلاً بر اساس «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» می‌گوییم: از آنجا که در هبه صحیح ضمان نیست، در هبه فاسد نیز ضمان وجود ندارد؛ اما هرگز واقع برای ما روشن نمی‌شود.

۱-۱۰. تعریف شهید صدر

شهید سید محمدباقر صدر^۱ در تعریف علم اصول می‌فرماید: «علم الأصول هو العلم بالعناصر المشتركة فی الاستدلال الفقہی خاصۃ التی یستعملها الفقیه کدلیل علی الجعل الشرعی الکلی؛ علم اصول، علم به عناصر مشترکی است که فقیه در خصوص استدلال فقهی به عنوان دلیل بر جعل شرعی کلی از آنها استفاده می‌کند». (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۱)

ایشان با این قید، مباحثی مانند مسائل لغوی را که عنصر مشترک در همه ابواب فقه نیستند، خارج می‌کند. همچنین با قید «استدلال فقهی» قواعد فقهی در شبهات موضوعی - مانند اصل صحت و قاعده فراغ که استدلال فقهی برای حکم شرعی نمی‌سازند، بلکه موضوع خارجی درست می‌کنند - را خارج می‌کند. نیز قید «خاصه» را ذکر می‌کند تا بگوید این عناصر مشترک فقط باید مخصوص استدلال فقهی باشند و بدین وسیله قواعد منطق را خارج کند.

۲. تعریف برگزیده

مقدمه: برخی می‌گویند میان دین و قرائت از آن فرق وجود دارد، در حالی که این سخن غلط است و هرگز امکان ندارد شارعی که دین را تشریع کرده، راه منضبط و معینی برای رسیدن به دین در اختیار بشر قرار نداده باشد.

به بیان دیگر، از یک سو دسترسی به لوح محفوظ و واقع برای ما وجود ندارد و به آن مکلف نیستیم. از سوی دیگر در دین باید حجت داشته باشیم؛ چون نمی‌توان مطلبی را - چه در احکام فرعی و چه غیر آن - بی‌جهت به شارع نسبت داد و روشن است که نمی‌توان در این مطلب قرائت‌های مختلف را مطرح کرد. در نتیجه، به علمی نیاز داریم که به وسیله آن بتوان تحصیل حجت کرد که آن علم، علم اصول است. آری، ممکن است چندین حجت بر یک دلیل وجود داشته باشد، ولی امکان ندارد حجت از لحاظ نتیجه متعدّد باشد؛ مثلاً نتیجه حجت، وجوب یا عدم وجوب است. همچنین از آنچه گذشت، معلوم می‌شود که دو اشکال مشترک بر همه تعریف‌های سابق وارد است:

نخست آنکه: همان‌گونه که گفته شد، تعریف علم اصول باید شامل مباحثی همچون تعادل، تراجیح، اجتهاد و تقلید باشد که در تعریف‌های یادشده وجود ندارد. دوم آنکه: در تعریف‌های سابق، کاربرد علم اصول در فقه محدود گردیده و نقطه ثقل آن، حکم شرعی قرار داده شده است، در حالی که مباحث گوناگونی در اصول وجود دارد که به حکم شرعی اختصاص ندارند:

۱. بحث حجّیت ظهور، مخصوص حکم شرعی نیست؛ زیرا مراد از «کل ظاهر حجّة»، فقط ظاهری نیست که مفاد آن حکم شرعی باشد؛ بلکه آیات اعتقادی، آیات اخلاقی، اخبار اعتقادی و اخبار اخلاقی را نیز شامل می‌شود.

۲. مباحث عام، خاص، مطلق، مقید، مجمل و مبین نیز به احکام شرعی اختصاص ندارد؛ بلکه در متون اعتقادی و اخلاقی هم جاری است.

۳. بحث حجّیت خبر واحد نیز مطلق است و حجّیت آن را به صورت مطلق اثبات می‌کنیم؛ خواه در احکام و خواه در اعتقادات یا در اخلاقیات. آری، دیدگاه علامه طباطبائی^۱ این است که خبر واحد در تفسیر حجیت ندارد و به احکام اختصاص دارد؛ مگر خبری که متواتر یا محفوف به قرائن قطعی باشد. تفسیر/المیزان بر اساس همین مبناست.

۴. مباحث تعارض و تراحم نیز به احکام شرعی فرعی اختصاص ندارد. پس اگر میان دو آیه از حیث حکم اعتقادی، تعارض بدوی بود، قاعده جمع عرفی را جاری می‌کنیم، یا اگر آیه با حکم عقل سازگاری نداشت، با قرینه عقلی در آیه تصرف می‌کنیم و....

۵. بحث ورود و حکومت نیز مخصوص احکام نیست؛ مثلاً وجود محکّمات و متشابهات در قرآن، به آیاتی که احکام شرعی را بیان کرده‌اند، اختصاص ندارد، بلکه مهم‌ترین محکّمات و متشابهات، در غیر احکام شرعی است.

۶. بحث حجّیت بنای عقلا و مرجعیت عرف نیز به حکم شرعی اختصاص ندارد؛ مثلاً در بحث حجّیت عقل، اگر ظاهر لفظ با حکم عقلی قطعی تعارض کند، مسلماً حکم عقلی قطعی مقدّم است. همچنین بنای عقلا و عرف در فهم الفاظ نیز همین حکم را دارد و در آیات و روایات اعتقادی و اخلاقی نیز جاری است.

۷. بحث مفاهیم نیز مخصوص احکام شرعی نیست، بلکه از آیات اعتقادی و اخلاقی نیز می‌توان مفهوم‌گیری کرد.

۸. حجّیت ظن در موضوعات، قطعاً یک قاعده اصولی است و باید درباره آن در علم اصول بحث شود، در حالی که تعریف‌های یادشده شامل آن نمی‌شوند. البته هرچند به سبب حجّیت ظن در موضوعات، گاهی در صدد پیدا کردن حجّت بر حکم شرعی هستیم، ولی غالباً حجّیت ظن در موضوعات، تنها در موضوعات کاربرد دارد و به حکم شرعی مربوط نیست. این قاعده در موارد زیادی مانند اثبات نسب، اثبات سیادت، اثبات مسجد یا وقف بودن یک مکان، تعیین قیمت در خسارات، اثبات حجّیت قول رجالی و لغوی و... قابل استفاده است.

ارائه تعریف برگزیده و ویژگی‌های آن

بر اساس آنچه گذشت و آنچه در ادامه خواهد آمد، به نظر می‌رسد که بهترین تعریف برای علم اصول آن است که بگوییم: «هو القواعد التي تقيم أو توجب الحجّة بلا واسطة على فهم الدين؛ علم اصول، قواعدی است که برای فهم دین اقامه می‌شوند یا حجّت بی‌واسطه بر فهم دین به دست می‌دهند.» این تعریف، ویژگی‌های مختلفی دارد که در ادامه به آنها اشاره می‌شود:

۱-۲. ویژگی اول: شمول تعریف بر علوم دینی مختلف

بر اساس این تعریف، هر کسی که بخواهد در یکی از رشته‌های علوم دینی (مانند تفسیر، کلام، حدیث و...) متخصص شود، باید ابتدا علم اصول را بیاموزد، اما اگر

همچون تعریف‌های موجود در میان شیعه و اهل سنت، نقطه ثقل تعریف را حکم شرعی قرار دهیم، علم اصول به کسی اختصاص می‌یابد که بخواهد فقیه شود، در حالی که نباید چنین علمی را با این اندازه از اهمیت، به استنباط در احکام شرعی محدود کنیم.

در جواب این شبهه که: مطرح شدن حکم شرعی توسط مشهور در تعریف علم اصول، با نظر به جنبه غالبی است - یعنی چون غالباً از این قواعد در فقه استفاده می‌شود، آن را ذکر کرده‌اند - می‌توانیم این‌گونه پاسخ دهیم که: اگر کسی این مطلب (جنبه غالبی) را بپذیرد، معلوم می‌شود که اصل اشکال را پذیرفته است و باید تعریف ما را نیز بپذیرد.

پس یکی از نتایج تعریف برگزیده این است که علم اصول صرفاً به اصول استنباط فقه اختصاص نخواهد داشت، بلکه علوم دیگر را نیز شامل می‌شود. از این رو، باید قواعد اصولی علوم دیگر را نیز تبیین کرد تا بتوان از آنها در علوم یادشده استفاده نمود؛ مثلاً قواعد اصولی تفسیر را مشخص کنیم تا مفسر در فهم قرآن کریم از آنها استفاده کند، یا قواعد اصولی علم کلام را بیان نماییم تا متکلم در علم کلام از آنها استفاده نماید. همچنین باید قواعد اصولی علم حدیث را به محدث - یعنی کسی که با حدیث در ارتباط است، نه کسی که صرفاً حدیث را نقل می‌کند - ارائه کنیم تا او بتواند آنها را در مسائل مختلف به کار گیرد. البته در این صورت، تقسیم‌بندی جدیدی در علم اصول پدید خواهد آمد؛ گرچه این تقسیم در حاق علم اصول نیز موجود است.

آری، ممکن است برخی از قواعد اصولی میان علوم مختلف، مشترک باشد، ولی این اشتراک، منافاتی ندارد با اینکه قواعد مربوط به هر علم در یک‌جا جمع‌آوری شوند.

۲-۲. ویژگی دوم: داخل بودن شبهات موضوعی در علم اصول

بر اساس تعریفی که ارائه کردیم، علم اصول شامل قواعد مربوط به شبهات موضوعی نیز می‌شود؛ زیرا تنها تفاوت شبهه موضوعی و شبهه حکمی، در کمیت حکم آنهاست؛ یعنی حکم در شبهه موضوعی، جزئی و در شبهه حکمی، کلی است و تفاوتی ندارد که از قواعد اصولی، حکم کلی حاصل شود یا حکم جزئی.

البته محقق اصفهانی^۱ نیز گرچه به این مطلب تصریح نکرده است، ولی تعریفی که ایشان ارائه نمود،^۲ شبهات موضوعی را نیز شامل می‌شود؛ زیرا در این گونه شبهات نیز حکم وجود دارد و واژه «حجّت» بر چیزی که حکم شرعی در شبهات موضوعی را ثابت می‌کند نیز اطلاق می‌شود.

اما این که در تعریف مشهور و بسیاری از اصولیان، «احکام کلی شرعی» آمده، ظاهراً وجهی ندارد و نباید علم اصول را به شبهات حکمی منحصر کنیم؛ چون علم اصول ضوابطی ارائه می‌دهد که به وسیله آنها در فقه، اقامه حجّت کنیم و در این مسئله تفاوتی میان حکم کلی و حکم جزئی وجود ندارد. آری، جزئیات مسائل غالباً در فقه مطرح و استفاده می‌شود، اما کثرت استفاده در فقه، دلیل بر این نیست که مسئله را حتماً در فقه بررسی کنیم.

البته صاحب منتقى^۳ ادعا می‌کند که مقصود محقق خراسانی^۴ از افزودن قید «أو التي ينتهي إليها في مقام العمل»، داخل کردن اصول عملیه حکمی در علم اصول است؛ اما اصول عملیه موضوعی - اگر جریان آنها را قبول کنیم - از علم اصول خارج و در علم فقه داخل‌اند. علتی که ایشان برای این برداشت ذکر می‌کنند این است که محقق خراسانی^۵ بعد از این قید می‌فرماید «بعد الفحص و اليأس عن الدليل»؛ و این قید فقط مربوط به شبهات حکمی است که در آن فحص و یأس از دلیل لازم داریم؛ اما در شبهات موضوعی چنین قیدی وجود ندارد. (روحانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۲)

تعریف محقق خراسانی^۶ را پیش‌تر بیان کردیم و ظاهراً چنین قیدی در کلام ایشان وجود ندارد، مگر این که بگوییم چون محقق خراسانی^۷ در مقام اشکال به تعریف مشهور فرمود بحث «ظنّ انسدادی بنا بر حکومت» و «اصول عملیه جاری در شبهات حکمی» داخل در علم اصول نیست، باید قید مذکور را آورد؛ یعنی قرینه مقام یا مفروض کلام محقق خراسانی^۸ شبهات حکمی است. اما این مطلب نیز بر خروج شبهات موضوعی از تعریف محقق خراسانی^۹ دلالت نمی‌کند؛ یعنی ایشان نمی‌گویند این قید را برای خصوص شبهات حکمی ذکر کردم.

۱. «ما يُبحث فيه عن القواعد الممهدة لتحصيل الحجّة على الحكم الشرعي».

سپس صاحب منتهی^{۱۱} می‌فرماید: وجهی ندارد که مسائل علم اصول را منحصر به شبهات حکمی کنیم و تعریفی که ما برای علم اصول ارائه کردیم (قواعدی برای رفع تحیر یا منشأ تحیر)، شبهات موضوعی را نیز شامل می‌شود. پس صرف این‌که داخل شدن شبهات موضوعی در علم اصول، سبب داخل شدن بسیاری از مسائل فقه در علم اصول می‌شود، دلیل معتبری برای اختصاص تعریف به شبهات حکمی نیست. به نظر می‌رسد حق با ایشان است؛ زیرا نمی‌توان فقط به این علت که بیشتر شبهات موضوعی (مانند استصحاب طهارت) در فقه مطرح می‌شوند، بحثی مانند استصحاب را به شبهات حکمی اختصاص داد.

آری، در شبهات موضوعی، جای تطبیق است و استنباط در فقه مطرح نمی‌شود؛ اما درباره این‌که آیا اصلاً استصحاب در شبهات موضوعی جاری می‌شود یا نه، باید در اصول گفت‌وگو شود. از این رو، اگر در بحث استصحاب بگوییم استصحاب، هم در شبهات حکمی و هم در شبهات موضوعی جریان دارد، فقیه این مطلب را در رساله می‌نویسد و مکلف، آن را بر مسائل مختلف تطبیق می‌دهد. شاید کسی بگوید: این بحث در محدوده شبهات حکمی است، نه موضوعی؛ زیرا حجّیت، یک حکم وضعی است و در استصحاب می‌خواهیم حکم وضعی در شبهات حکمی را استفاده کنیم.

در پاسخ می‌گوییم: آری، اگر طبق برخی مبانی در استصحاب، شک می‌کردیم که آیا استصحاب در شبهات حکمی کلیّ حجّت است یا خیر و شارع حجّیت را برای آن جعل کرده است یا نه، این اشکال وارد بود و حکم وضعی به این اعتبار، شبهه حکمی بود؛ اما این مبنا را نه مشهور قبول دارند و نه محقق خراسانی^{۱۲} بلکه ایشان معتقدند که اصول عملیه فقط منجز و معذّرند. بر اساس این مبنا، اصلاً حکمی در کار نیست، چه رسد به وجود حکم وضعی.

۳-۲. ویژگی سوم: ایجاد ضابطه

در نقد تعریف محقق نائینی و محقق خویی^{۱۳} گفته شد که باید در تعریف علم اصول، ضابطه‌ای ارائه شود تا به کمک آن بفهمیم که آیا درباره فلان مسئله باید در علم اصول گفت‌وگو کنیم یا خیر.

این اشکال به تعریف ما وارد نیست؛ زیرا نه محقق نائینی و نه محقق خویی رحمتهما کلمه «تحصیل حجّت» را در تعریفشان مطرح نکرده‌اند، ولی ما در تعریف خود گفتیم هر قاعده‌ای که بتواند برای اقامه حجّت در امر دین نافع باشد، در علم اصول داخل است و همین نکته می‌تواند ضابطه‌ای برای طرح مسائل در علم اصول باشد.

نتیجه‌گیری

برآیند مباحثی که گذشت، چند مطلب است:

یک. تعریف علم اصول: به نظر ما علم اصول، مجموعه‌ای از قواعد است که مبین و محقق حجّت در فهم دین‌اند.

دو. تفاوت علم اصول با قواعد فقهی: به نظر ما در قواعد فقهی در پی تحصیل حجّت نیستیم؛ بلکه حکمی کلی را برای فعل مکلف مطرح می‌کنیم؛ مانند «علی الید ما اخذت» که مسئله ضمان را مطرح می‌کند، یا قاعده فراغ و تجاوز که حکمی همچون صحت یا فساد را بیان می‌کند؛ اما علم اصول قواعدی را بیان می‌کند که حجّت برای فهم دین‌اند. به بیان دیگر، در مسئله فقهی، حکم روی فعل جزئی آمده است، اما فعل در قاعده فقهی، مقداری کلی‌تر است و ازاین‌رو به آن قاعده گفته می‌شود؛ مثلاً در قاعده «ما یضمن» درباره خصوص بیع، اجاره و... سخن نمی‌گوییم، بلکه درباره هر معامله‌ای سخن می‌گوییم که صحیحش سبب ضمان شود.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
۱. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۹ق). *نهایة الدراية فی شرح الکفاية*. بیروت: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
 ۲. _____ (۱۳۷۴ق). *نهایة الدراية فی شرح الکفاية*. قم: سید الشهداء عليه السلام.
 ۳. انصاری، مرتضی (۱۳۸۳ش). *مطارح الأنظار*. قم: مجمع الفكر الاسلامی.
 ۴. بروجردی، سید حسین (۱۴۱۵ق). *نهایة الأصول*. مقرر: حسینعلی منتظری، تهران: نشر تفکر.
 ۵. حسینی شاهرودی، سید محمود (۱۳۸۵ش). *نتایج الأفكار فی الأصول*. مقرر: محمدجعفر جزائری، قم: آل مرتضی عليه السلام.
 ۶. حسینی میلانی، علی (۱۴۲۸ق). *تحقیق الأصول*. قم: الحقائق.
 ۷. روحانی، سید محمد (۱۴۱۳ق). *منتقى الأصول*. مقرر: عبدالصاحب حکیم، قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی.
 ۸. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق). *کفاية الأصول*. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
 ۹. خمینی، سید روح الله (۱۴۰۹ق). *تهذيب الأصول*. مقرر: جعفر سبحانی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی عليه السلام.
 ۱۰. _____ (۱۴۱۵ق). *مناهج الوصول إلى علم الأصول*. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی عليه السلام.
 ۱۱. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ق). *محاضرات فی أصول الفقه*. قم: مؤسسه احیاء آثار امام الخوئی عليه السلام.
 ۱۲. صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۷ق). *بحوث فی علم الأصول*. مقرر: سید محمود هاشمی شاهرودی، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت عليه السلام.
 ۱۳. عراقی، ضیاء الدین (۱۴۱۷ق). *نهایة الأفكار*. مقرر: محمدتقی بروجردی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۱۴. میرازی قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن (۱۴۳۰ق). *القوانين المحکمة فی الأصول*. قم: احیاء الكتب الاسلامیة.
 ۱۵. نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶ش). *فوائد الأصول*. مقرر: محمدعلی کاظمی، قم: جامعه مدرسین.
 ۱۶. نملة، عبدالکریم بن علی (۱۴۲۰ق). *المهذب فی علم اصول الفقه المقارن*. ریاض: مكتبة الرشد.